



استیون سودربرگ در این گفت‌وگو درباره تریلری می‌گوید که اخیرا به سبک آثار دلپره‌آور دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بر اساس فیلمنامه‌ای از اسکات ز. برنز ساخته است. او همچنین با ما درباره بازیگران دستچین‌شده‌اش – جود لا، رونی مارا، کاترین ز تاجونز، چنینگ تاتوم و وینسا شائو– فیلم تلویزیونی اخیرش «بشت شمعدان» آ آینده «مایک جادویی» و بسیاری مسایل دیگر با ما صحبت کرده است.

✂ این نوع خاص از ژانر تریلر روانشناختی که قبلا در حیطه آن کار نکرده بودید، برای شما جذابیتی داشت؟

بله، این از آن نوع فیلم‌هایی است که بعد از دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ ناپدید شدند. منظورم فیلم‌هایی است مثل «جاذبه مرگبار»، «لبه تیز» و «غریزه اصلی» که خیلی هم سرگرم‌کننده بودند و ناگهان از میان رفتند. واقعا نمی‌دانم چرا، اما به نظرم می‌رسد ایده اسکات (برنز، فیلمنامه‌نویس) درباره استفاده از یک مساله اجتماعی فراگیر به عنوان اسب تروا برای ساختن یک فیلم پر پیچ و خم، فکر فوق‌العاده‌ای است.

✂ اسکات قبلا به ما گفته است که قصد داشته فیلمی درباره یک نوع خاص غم و افسردگی بسازد و وقتی مسایل اجتماعی ضمنی هم در آن مطرح شد، این چرخش‌های داستانی هم در فیلمنامه پیدا شد.

بخش دشوار قضیه این بود که تعادلی پیدا کنیم میان آنچه من «فیلم A» می‌نامم، درباره دختری که با مشکلی مواجه شده است و اطمینان حاصل کردن از اینکه آنقدر واقع‌گرایانه از کار در بنیاد که ایده‌های «فیلم B» و «فیلم C» را نیز جا بیندازد و تبدیل به آنها شود. به این ترتیب ما وقت زیادی را صرف آن کردیم که روی این موضوع کار و اطمینان حاصل کنیم که درست از کار در می‌آید.

✂ مثل یکی از خویشاوندان «سرایت» به نظر می‌رسد، از این لحاظ که به مساله از زاویه‌ای اجتماعی نگاه می‌کند و بعد آن را به قالب یک ژانر می‌اندازد.

خب این هم نسبتی با آن دارد، از این لحاظ که درباره داروها و تا اندازهای از دانش صحبت می‌کنیم، اما در یک بستر کاملا متفاوت. داروها قرار نیست پول بسازند بلکه باید مشکلات را برطرف کنند و مردم را از مرگ نجات بدهند ولی شرکت‌های داروسازی به منظور سوددهی ساخته شده‌اند، بنابراین ملاک و معیار و دستورکار آنها کاملا متفاوت است. من از این ایده خوشم آمد که زن جوان درگیر این مسایل شود که از کنترل خارج شود و بینم اسکات چگونه همدردی ما را نسبت به این شخصیت جلب می‌کند. واقعا کنجکام که ببینم چگونه موفق می‌شویم در ۳۵ دقیقه اول تماشاگران را درگیر تجربه او کنیم و حتی موقع فیلمبرداری هم کاملا آگاه بودم که فیلم را باید به گونه‌ای ساخت که وضعیت احساسی او همواره در کانون توجه باشد، تا جایی که حتی از افراد دیگری که در این صحنه‌ها با او صحبت می‌کنند، فیلمبرداری نکنیم. فقط چهره او را ببینیم و دیگران به نوعی در اطراف او حرکت کنند. هرکاری که به نظرم رسید، انجام دادم تا فیلم ذهنی‌تر به نظر برسد.

✂ بیانگری احساسی رونی در پرده اول فیلم تماشاگر را درگیر می‌کند. هدف همین بود. مدام باید به تصمیم‌های قبلی فکر می‌کردم، چه در مورد فیلمبرداری بود و چه آهنگسازی و موسیقی متن. باید مطمئن می‌شدم با توجه به آنکه پایان فیلم آنقدر با شروع آن تفاوت دارد، تصمیم اشتباهی نگیرم که فیلم را به بیراهه ببرد.

✂ چالش اصلی شما در این فیلم چه بود؟

فکر می‌کنم یک‌سوم ابتدای فیلم سخت‌ترین بخش آن بود. در این بخش لازم بود بیشترین توجه را داشته باشیم و خیلی چیزها را کم و زیاد کنیم؛ شاید اینسرت‌های اضافی بگیریم یا نماهایی را دوباره برداشت کنیم. ۳۵ دقیقه اول فیلم توجه بیش از حدی می‌طلبد، چون خیلی مهم بود.

✂ پس زمینه مربوط به شرکت‌های داروسازی خیلی سرشارانه تصویر شده است. بازی با این موضوع احتمالا خیلی سرگرم‌کننده بوده است.

بله، چون هیچ چهره مشخصی نندارد و در همه جا سرلوک‌لش پیدا می‌شود. همه ما افرادی را که سمت‌های بالایی دارند می‌شناسیم. خود من از سه‌لمادران متعدد «بنا بلوکر ایندرال» بودم چون به نظرم می‌آمد که جان مردم را نجات می‌دهد. می‌دانید که شرکت‌های غول‌آسایی وجود دارند که از این وضع سوءاستفاده می‌کنند و پزشکی هستند که به نوعی دلال بدل شده‌اند و همان‌طور که در این فیلم به صراحت گفته شده است، دقیقا نمی‌دانید که چه نقشی‌ای در سر دارند. دنیای عجیبی است. واقعا دلم می‌خواهد بدانم در خارج از آمریکا از فیلم چه برداشتی می‌کنند، چون در آنجا هم با آنکه این مساله رواج دارد، به شدتی نیست که در آمریکا می‌توانیم احساس کنیم.

✂ توطئه شرکت‌های بزرگ، نقطه شروع فیلمنامه‌نویس همین جابود؟

اسکات یکی از آنهایی است که خیلی پرسش‌ها درباره خیلی چیزها مطرح می‌کند. معلوم است که اسکات «به‌عنوان شخصی که به آنچه در جهان می‌گذرد، توجه نشان می‌دهد– به این حوزه خاص داروهای ضدافسردگی نگاه می‌اندازد و می‌پرسد: «چرا باید جنگ بر سر آندوهگین بودن یا نبودن برپا شده باشد؟ چه موقع غیرقانونی شده است؟ چه موقع یک نفر پیش خودش به این نتیجه رسیده است که عمگین بودن در مورد مسائلی در زندگی برای ما مناسب نیست؟» البته در مورد افرادی که شرایط وحشتناکی دارند و عملا کار کرده‌ای زندگی‌شان مختل شده است و به خودپرانگری دچار شده‌اند، مساله فرق می‌کند. به نظر من و اسکات را به خود جلب کرد، این ایده بود که جامعه فکر می‌کند همه

گفت‌وگو با استیون سودربرگ، کارگردان «عوارض جانبی»

جنگ بر سر اندوه

رودریگو پرز • ترجمه: پریا لطیفی‌خواه

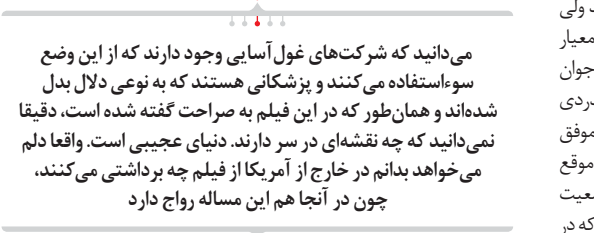
باید مثل همدیگر و همیشه در شرایط متعدالی به سر ببرند. نظر هر دوی ما این تفکر عجیب و غیرطبیعی است. هر کسی که این داروهای ضدافسردگی را مصرف کرده است به شما خواهد گفت: «من دیگر در غم و غصه فرو نمی‌روم اما در عین حال بالا نمی‌روم و اوجی ندارم.»

✂ جود لا و رونی مارا به خوبی در میان گروه بازیگرهای شما جا افتاده‌اند. فکر نمی‌کنید ای کاش قبلا آنها را کشف کرده بودید؟

با جود برای مدتی طولانی آشنا بودم و گاهی او را می‌دیدم. چون از دوستان آنتونی مینگلا بودم او را از اواخر دهه ۱۹۹۰ می‌شناختم و همیشه دوست داشتم با او کار کنم. کاترین زتاجونز را اسکات پیشنهاد کرد. من با آنکه درباره «کلئوتاترا» با کاترین زتا جونز صحبت کرده بودم اصلا به فکر او نبودم، اما خوشحالم از اینکه توانستم برای اولین‌بار با رونی کار کنم، در فیلمی که خیلی با «دختری با خالکوبی ازدها» متفاوت است. او در «خالکوبی ازدها» مثل موجود عجیب و غریبی که از سیارهای دیگر آمده باشد، بازی کرد و حالا در این فیلم نقش دختری را دارد که ممکن است در همسایگی یا در مترو یا محیط کار دیده باشیم. به نظرم او حضوری روی پرده دارد که کاملا قانع‌کننده است.

✂ قبلا گفته بودید که برای این فیلم نگاهی به چند فیلم انداخته بودید، آیا فیلمسازهای خاصی را مدنظر داشتید؟

فکر می‌کنم «جاذبه مرگبار» و «کلوت» را بارها تماشا کردم. هر دو به خوبی کارگردانی شده بودند و فیلم‌هایی بسیار زیباییوریکی بودند. قبل از آنکه کار را شروع کنیم هر دو فیلم را به تناوب، بارها دیدم. مسایل این فیلم با آن فیلم‌ها یکی نیست اما جنبه‌هایی از لحاظ فضا و حال و هوای احساسی در هر دو آنها وجود داشت که می‌خواستم از آنها وام بگیرم.



✂ آیا هرگز دو نسخه کاملا متفاوت از یک فیلم در تدوین در آورده‌اید؟ بستگی دارد که چه باشد. «لایمی» به صورت فعلی شروع نمی‌شد. این مورد احتمالا در مجموع شدیدترین تغییر را داشت. «سولاریس» تا اندازه‌ای دستخوش تغییر شد. تغییر و تبدیل‌های «سرایت» زیاد بود. حدود یک هفته فیلمبرداری مجدد داشتیم و نسخه تدوین شده تفاوت زیادی داشت. در اینکه شکل درست آن را پیدا کنیم، مشکل داشتیم و یک نسخه ۹۰ دقیقه‌ای از آن درآوریم که خیلی خیلی تفاوت داشت اما خوب بود. من نماهای دیگری می‌خواستم تا ساختار جدید آن تقویت شود، بنابراین به سر صحنه برگشتم و صحنه‌هایی را گرفتیم تا آن ساختار درست و موثر از آب دربیاید.

✂ فیلمنامه «سرایت» برای فیلمی با زمان دوساعت‌ونیم نوشته شده بود. در اتاق تدوین هم دو ساعت و نیم بود. هم‌اشار را فیلمبرداری کردیم. فیلمنامه حدود ۱۶۰ صفحه بود که خیلی طولانی‌تر (از نسخه نهایی) می‌شد.

✂ مرحله تدوین را بیشتر از فیلمبرداری دوست دارید؟

بله، بی‌نهایت جالب است که گاهی اوقات با تغییراتی کوچک چه کارهایی می‌شود انجام داد. شگفت‌انگیز است که در جایی که هیچ معنایی وجود ندارد، می‌توانید معنا بسازید، می‌توانید با مرتب کردن چیزها به یک شیوه خاص یا نگه‌داشتن آنها در یک طول زمانی معین، معنی چیزها را تغییر بدهید. من شیفته این هستم که ببینم چه اتفاقی می‌افتد، وقتی یک نما را در جایی می‌گذارید و زمان معینی به آن می‌دهید و بعد از آن، نمای دیگری را قرار می‌دهید. شگفت‌تره می‌شوم از اینکه می‌بینم در آن زمان کوتاه روایتی سر برمی‌آورد.

سینمای جهان



✂ ظاهرا قرار است با فیلم «شمعدان» در تابستان امسال از کارگردانی دست بردارید. احتمالا تماشاگران باید در انتظار فیلمی بازمز و شوخ‌وشنگ باشند.

این‌طور نیست. نکات بازمزای در آن وجود دارد ولی بسیار احساسی است و به‌نظر من تماشاگران موقع پیش‌فیلم غافلگیر خواهند شد.

✂ آخرین موسیقی متن ماروین همیش برای این فیلم ساخته شده است؟ توانست موسیقی را تکمیل کند؟

بله خوشبختانه کارش را تکمیل کرد.این موسیقی با کاری که در «خبرچین» انجام داد متفاوت است، از این لحاظ که یک قطعه اورژینال در فیلم وجوددارد که باید خودش می‌نوشت اما بیشتر آن تنظیم قطعات موسیقی موجود به سبکی بود که خودش می‌نوخت. او مجبور بود که همه این قطعات متفاوت را طوری هماهنگ کند که همه آن متعلق به خودش به‌نظر برسد.

✂ خوب است که کار فیلمسازی را در همکاری مجدد با مت دیمون و مایکل داگلاس به پایان می‌برید.

بله. انگار گروه را دوباره دور هم جمع کرده باشیم. کار واقعا لذت‌بخشی است. برای آنها این کار سخت‌تر بود تا برای من، چون هر دوی آنها در مواردی باید زمانی طولانی را روی صندلی چهره‌پردازی می‌گذراندند و چون برنامه زمان‌بندی ما خیلی طولانی نبود، تعداد صفحاتی که بعضی روزها باار کار می‌کردند، خیلی زیاد بود. مایکل باید برای صحنه‌های موزیکال خیلی تمرین می‌کرد. دوره کوتاه و فشرده و سختی بود ولی واقعا خوش گذشت.

✂ آیا فیلم را در جشنواره کن می‌بینیم؟ نمی‌دانم، امیدوارم این‌طور باشد و در این صورت عالی می‌شود. اما (فهرست فیلم‌های شرکت‌کننده در جشنواره کن) را تا ماه مارس و آوریل (فروردین و اردیبهشت) اعلام نمی‌کنم. ما فیلم را اینجا در ماه می می‌بینیم، اواخر ماه می (اوایل خرداد).

✂ همه‌جا صحبت از «مایک جادویی» است؛ دنباله‌اش، نمایش صحنه‌ای که از روی آن ساخته شده، شما در این آثار دخالتی دارید؟

وقتی فیلم تمام شده بود و تا دو هفته بعد از اکرانش کمی درباره‌اش صحبت کرده بودیم و دقت می‌کردیم ببینیم چه حرف‌هایی درباره‌اش در فضای مجازی منتشر می‌شود. دراین‌باره صحبت کردیم که برگردان این فیلم برای صحنه واقعا خوب جواب می‌دهد. شروع کردیم به پخش کردن ایده‌هایی درباره اینکه نمایش آن چطور درمی‌آید یا دنباله می‌تواند داشته باشد یا نه این را به وضوح گفته بودم که خوشحال می‌شوم درباره این کارها مشاوره بدهم و کمک کنم اما نمی‌خواهم هیچ‌کدام از آنها را کارگردانی کنم. نمی‌خواهم مسوولیتی کار روزه‌روز آنها را قبول کنم چون سعی می‌کنم از این حوزه بیرون بروم و به کار دیگری مشغول شوم. به این‌ترتیب تا جایی که احساس می‌کنم از من بر می‌آید، کمک می‌کنم و یکفتر دیگر باید سکان را در دست بگیرد، ولی شک ندارم که این اتفاق می‌افتد.

✂ قبل از آنکه این کار را کنار بگذارید، علاقه ندارید ۴۸ فریم در ثانیه یا سه بعدی یا فیلمبرداری در فرمت IMAX را تجربه کنید؟ خیلی عالی است که فیلمسازها همه این ابزارها را در اختیار دارند تا بهتر بتوانند داستان بگویند. من هم مسلما می‌توانستم از بعضی از این فناوری‌های جدید به نحوی استفاده کنم که واقعا به نفع من و فیلم‌هایم باشد. تنها چیزی که جلویام را می‌گرفت این بود که افسوس می‌خوردم چرا زودتر امکان استفاده از آنها را پیدا نکردم.

✂ آیا هیچ‌کدام از این ابزارها برایتان جذابیتی دارد؟

IMAX یک مقدار گول زنده است چون دوربین‌های لعنتی‌اش خیلی گنده هستند و ۴۸ فریم هم به نظر من گیج‌کننده است. از نظر فنی به این دلیل که مغز شما مقدار خاصی از اطلاعات را می‌تواند پردازش کند. در مقالهای خواندم که بالاتر از ۴۰ فریم (در ثانیه) طبیعی به نظر نمی‌رسد. مغز شما به این مقدار عادت ندارد، طوری برنامه‌ریزی شده که مقدار خاصی از اسکن کردن را تحمل کند که وقتی به چیزی نگاه می‌کنید ادامه پیدا می‌کند.

✂ می‌توانید چنین استدلالی را در مورد سه‌بعدی هم مطرح کنید، اما به نظر می‌رسد تماشاگران به آن خوگر فته‌اند.

تعداد فیلم‌هایی که من به این شیوه دیدهام، خیلی زیاد نیست. به هر کسی که برخورداهم، به من گفته که «زندگی پای» بهترین فیلم سه‌بعدی بوده که تاکنون دیده‌ام است. در این مورد آزمایشی انجام دادم.م یک زمان ما با ایده ساختن «سرایت» به سه‌شیوه سه‌بعدی بازی می‌کردیم، چون من فکر می‌کردم که «بالاخره زمانی می‌رسد که یک نفر درام را به شیوه سه بعدی بسازد.» اما بالاخره ما در آن وادی نرفتیم چون در بیشتر درام‌ها چند نمای اصلی داریم که به‌نظرم رسید اگر سه‌بعدی باشند، عجیب و غریب می‌شوند. من اطمینان نداشتم که درست از کار دربیاید و می‌دانستم برای رسیدن به این مقصود، زمان بیشتری لازم است و ما هم زمان زیادی در اختیار نداشتیم. فکر نمی‌کنم این شیوه رایج شود.

✂ ولی الان همه فیلم‌های بزرگ و پر فروش را سه‌بعدی می‌سازند.

نه فکر نمی‌کنم (سه بعدی) به فرمت رایج و معمول تبدیل شود چون در نهایت فقط وقتی که درست اجرا شود، خوب به‌نظر می‌رسد اما مساله این است که نیازی به آن نداریم. من همچنان فکر می‌کنم که «آواتار» بدون این شیوه هم می‌توانست پرفروش‌ترین فیلم تاریخ باشد و فکر نمی‌کنم به علت سه‌بعدی بودن موفق‌ترین فیلم تاریخ شده باشد.

منبع: ایندپی وایر

نمای نزدیک

«عوارض جانبی» از زبان بازیگران فیلم

وصل کردن نقاط پراکنده

جود لا: «تاسفانه این روزها به ندرت فیلمی تفکربرانگیز برای کار کردن پیدا می‌شود ولسی این یکی (عوارض جانبی) هم هوشمندانه است و هم مسایل این دوران را به خوبی انعکاس می‌دهد. اخیرا متوجه شدم که این فیلمنامه را ۱۰سال پیش نوشته‌اند؛ با این حال به شکل خارق‌العاده‌ای به مسایل زمانی که در آن به سر می‌بریم، مربوط است.»

«در اینجا اعتماد (میان کارگردان و بازیگر) وجود دارد. احساس می‌کنی به این علت سر این کار حضور داری که کاملا مناسب شغلی که به تو داده‌اند، هستی و همین به تو اعتماد به نفس می‌دهد»

«من برای این حرفه (پزشکی– جود لا در نقش روانپزشک را ایفا می‌کند. مترجم) احترام بسیار قائلم. واضح است که بیشتر بحث‌هایی که در مورد این فیلم وجود دارد به سوءمصرف دارو و شاید اکتا به دارو



به دلایل نادرست معطوف می‌شود. استیون (سودربرگ) به من گفت مهم است این را به روشنی نشان بدهی که این شخص کارش را به خوبی انجام می‌دهد و همچنین مهم است که حد و مرزها را نشان بدی و بگویی که چگونه ممکن است موقعیتی برای یک روانپزشک پیش بیاید که زندگی شخصی او را تحت تاثیر قرار بدهد.»

«کهنه طرفی که در داستان وجود دارد این است که نمی‌توانی مطمئن باشی (دکتر بنکر) دست بالا را دارد یا در واقع خودش دارد دیوانه می‌شود.

گاهی اوقات به عنوان بازیگر این خوش‌شانسی را داری که تنها کاری که لازم است بکنی، سه هم وصل کردن نقاط پراکنده است.»

اگر عمگین هستید بروید خانه

کاترین زتاجونز: «عقیده بریتانیایی‌ها (زتا-جونز در ولز متولد شده است–مترجم)، این بود که به روان‌درمانی و افسردگی و به‌طور کلی به احساسات‌تان نباید خیلی میدان بدهید. اگر عمگین هستید، بروید خانه و بگیرید بخوابید، فردا حال تان خوب می‌شود. اما این روزها نظر عموم مردم عوض شده است و مخصوصا در آمریکا مردم خیلی به داروهای ضدافسردگی



گرایش پیدا کرده‌اند و فکر می‌کنم خوب است که در مورد این معضل بیشتر صحبت کنیم.»

«به نظرم از لحاظ فرهنگی همه ما قربانیان تمایل به بهبود سریع هستیم. همه چیز را فوری می‌خواهیم. فکر می‌کنم تجویز دارو هم به نوعی ناشی از همین مساله است.»

«فقط به این دلیل حاضر شدم بار دیگر با استیون سودربرگ کار کنم که وقتی من باردار بودم (هنگام فیلمبرداری «رافیک» به کارگردانی سودربرگ– مترجم)، خیلی از من مراقبت می‌کرد. همان موقع بود که فهمیدم با لسان درستی سروکار دارم.» فیلم عوارض جانبی در شصتو سوسمین جشنواره بین‌المللی فیلم برلین شرکت کرد و به نمایش درآمد. این فیلم در پوستر خود به بینندگان خود توصیه می‌کند اگر ناراحتی قلبی دارند فیلم را نبینند.

منبع: نشنال پست

سال دهم • شماره ۱۶۷۷ • روزنامه شوق

چشم‌اندازی در مه

نقدی بر «عوارض جانبی» استیون سودربرگ فقط فیلم را ببین

ریچارد کورلیس • ترجمه: ساسان گلفر

آگهی‌های تلویزیونی در مورد خطر رواج داروهای ضد افسردگی اغلب بیشتر زمان دو دقیقه‌ای خود را به شرح بیماری‌های وحشتناکی اختصاص می‌دهند که مصرف‌کننده قرص ممکن است به آنها دچار شود. وقتی این آگهی‌ها به پایان می‌رسند، پیش خودفکرمی‌کنی: چیزی که تقویمت می‌کند، شاید مرا به کشتن بدهد. هشدار مشایبهی را هم باید در مورد هر نقدی که بر فیلم «عوارض» جانبی نوشته می‌شود، اعلام کرد. بر ملا کردن همان مقادیر معمول پیرنگ داستان ممکن است ناجوانمردی در حق تماشاگری باشد که حق دارد همان میزان غافلگیری را داشته باشد و بیشتر منتقدهایی که فیلم را دیده‌اند، در پایشان احساس کرده‌اند. این فیلم تازه که استیون سودربرگ کارگردانش بوده و اسکات برنز نویسنده‌اش –که قبلا هم در تریلرهای برپیچ و خمی چون «سرایت» و «خبرچین» با او همکاری کرده– مثل رازی است که نگه‌داشتن آن کار درستی است و افشا کردنش خیانت. برای مرور نوشتن درباره فیلم همین چهار کلمه کافی است: «فقط فیلم را ببین.» سودربرگ گفته این آخرین فیلمی است که تا مدتی دیگر کار می‌کند (البته این روزها فیلم تلویزیونی زندگی‌نامه‌ای «بشت شمعدان» را برای پخش در شبکه HBO اوایل سال جاری میلادی می‌سازد.) بااستعدادترین مولف صنعت سینمای امروز، شاید برای مدتی به مرخصی برود. اکنون بعد از ۲۵ سال که از ساخته شدن نخستین فیلم سودربرگ می‌گذرد، او ۲۵ فیلم ساخته که از این تعداد، هشت فیلم تولید پنج سال اخیر بوده است. او تهیه‌کننده‌ای فعال نیز هست؛ با فیلم‌هایی مثل «لینزنت ویل»، «دور از بهشت» و آثار شریک تجاری سابقش، جورج کلونی از قبیل «مایکل کلایتون» و «شب بخیر و بخت یارتان.» او در فیلم‌های خود هم به عنوان فردی همه‌فن حریف عمل می‌کند، هم به عنوان فیلمبردار (با اسم پدرش، پیتر اندروز) و هم در مقام تدوینگر (به نام مادرش، مری آن برنارد). سودربرگ بیش از آنکه اهل الهام گرفتن باشد، کارش را به خوبی بلد است و با آنکه به ندرت از لحاظ سبک کار دستنورد چشمگیری داشته اما اگر فیلمنامه‌ای خوب به دستش برسد، مثل همین «عوارض جانبی»، آن را عالی از کار در می‌آورد. اگر این آواز قوی او باشد، ملودی سحرانگیزی دارد. نیم ساعت اول فیلم تماشاگر را سرگرم مسایلی همچون شرکت‌های بزرگ داروسازی، پزشک‌های نادرست و باور آمریکایی‌ها–چه در حال حاضر و چه در هر زمان دیگر– به زندگی بهتر از طریق مواد شیمیایی می‌کند. امیلی تایلر (رونی مارا) یک زن جوان اهل منهتن است که مزاجی شکننده دارد و روانپزشک او، جاناتان بنکر (جودلا) داروهایی به منظور متعادل کردن سروتونین برای او تجویز می‌کند، چون این دارو جلوی مغز را در گفتن اینکه چهار سال تحمل زندان از حبس بیرون آمده است. امیلی قبلا در کانتیکت با پزشکی به نام ویکتوریا (کاترین زتا جونز) مشاوره داشته که دارویی به نام ایلیکسا را به او و بنکر پیشنهاد می‌کند اما عوارضی جانبی وجود دارد که در برخی موارد، ممکن است به مرگ منجر شود.

«عوارض جانبی» یک داستان جنایی پر راز و رمز است. در اینجا دیگر لازم نیست اعلام کنیم که داستان ممکن است لو برود. اولین نمای فیلم که دوربین از آسمان منهتن به سوی محل سکونت تایلر می‌رود، احتمالا تماشاگر را به یاد



نمای افتتاحیه «روانی» هیچکاک می‌اندازد. نمای دوم، داخل آپارتمان آنها، ردی از خون را دنبال می‌کند، گویی جسدی روی کف آپارتمان کشیده شده است و در اینجا نیزمعادلی شهری برای هتل نورمن بیئتس (فیلم «روانی») داریم. بعدا در حوالی دقیقه ۴۵ یک نفر با چاقوی آشپزخانه مثل جنتی لی فیلم «روانی» سلامتی می‌شود. برای تشابه میان دو فیلم، تبلیغاتچی‌های «عوارض جانبی» از روش تبلیغاتی استاد آلفرد هیچکاک تقلید کرده‌اند و به منتقدان اجازه ورود به اکران‌های اولیه را ندهاند.

با آنکه باید به سوگند منتقدان برای افشا نکردن بیش از حد یک داستان مرموز پایبند باشیم، ناچارم اشاراتی به ارجاع‌های متعدد فیلم به آثار هیچکاک –«سلسم شده»، «هر عوضی»، «هر گنجیه»، «مارنی»– و فیلم‌هایی که به هیچکاک ادای دین کرده‌اند، از جمله آثار برایان دی پالما داشته باشم. البته خلاف اوج و فرودهای دوربین دی پالما که گویی از بوی جنایت سرش به دور افتاده است، سودربرگ در نهایت کارآمدی مثل یک کارآگاه کارکننده امور جنایی در صحنه قتل عمل می‌کند.

در این فیلم به پژواک‌هایی از فیلم‌های «چه زرمی» و «گرمای تن» نیز برمی‌خورید و این فهرست بلندبالای ارجاع‌ها را می‌توانید تا ابد ادامه دهید، چون بالاخره فیلمی شباهت به هر فیلم دیگری دارد. اما «عوارض جانبی» بدون شک شبیه به فیلم‌های اولیه سودربرگ است. مساله فشار مشکلات مالی نیز آن را به فیلم‌هایی مثل «ارین براکونچ»، «حباب»، «خبرچین» و «مایک جادویی» نزدیک می‌کند که هسته مرکزی آنها تقلاّی یک شخص برای رسیدن به پول است، البته نه در یک سرقت بازیگوشانه مثل دار و دسته «اوش»، بلکه برای حفظ استانداردهای زندگی شخصی. در این فیلم هم امیلی و مارتین شغل خوب و خانه و قایق فرقی خود را از دست داده‌اند و بنکر نیز علاوه بر حق ویزیت مطب خود مجبور است یک شیفت در بیمارستان کار کند تا مخارج خانه همسرش (ونسا شاو) و مدرسه خصوصی پسرش را تأمین کند و از دست دادن این منابع است که اشخاص را به اقدامات خلاقانه و مذبوحانه وادار می‌کند. فیلم البته همه گونه عیب و نقصی دارد اما بزرگ‌ترین شگفتی آن بازی ماراست. بعدا از ایفای نقش پراطور و توخالی او در نسخه آمریکایی «دختری با خالکوبی ازدها» افرادی مثل من حیران مانده بودند که اصلا برای چه در کار فیلم باقی مانده است؟ حالا پاسخ را گرفتیم: برای آنکه در این فیلم باشد. او ثابت کرد که ارزش کلوزآپ‌های سودربرگ را دارد و محاصره شده در میان تعدادی از بازیگران مورد علاقه سودربرگ، توانست تماشاگران را به دقت در نشانه‌های چهره‌اش وادارد.

در واقع تمام شخصیت‌های اصلی «عوارض جانبی» باهوش‌تر و زیرک‌تر از سینمازاده‌های متوسط هستند و حتما برنز فیلمنامه‌نویس و سودربرگ نیز چنین هستند. پیچ و خمهای چندگانه پیرنگ بودند که اصلا برای چه به مقصود می‌رسند که من در نهایت نتوانستم با اطمینان بگویم چه کسی چه بلایی سر کدام یکی آورد. حدس می‌زنم من از آن بیمارانی باشم که از روش‌های درمانی داخل فیلم حالت غریب‌عادی روانی پیدا کرده‌اند. ولی حالا می‌خواهم نقش پزشک–منتقد را بازی کنم و تجویز کنم که «نو بار فیلم را ببینید و صبح به من تلفن زنید.»

منبع: تایم